

سیمای انسان در داستان‌های سمیره عزّام

دکتر نرگس گنجی^۱

استادیار دانشگاه اصفهان

(از ص ۲۰۷ تا ص ۲۲۲)

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۸۹/۰۷/۰۴ پذیرش ۱۳۹۰/۰۷/۱۵

چکیده

سمیره عزّام، نویسنده معاصر فلسطینی، یکی از پیشگامان داستان‌نویسی کوتاه در ادبیات عربی و فلسطینی به شمار می‌رود. مقاله حاضر - با شیوه تحلیل محتوا - به بررسی نگرش این نویسنده به «انسان» می‌پردازد و برای نیل به این هدف ضمن استناد یا انتقاد به آرای ناقدان عرب صاحب‌نظر در زمینه آثار سمیره عزّام، نگرش نویسنده به انسان، در متن داستان‌ها و با تأمل در کنش شخصیت‌ها بررسی می‌شود تا برخی از جنبه‌های اساسی این نگرش از قبیل اعتقاد به کرامت و صفای گوهر انسانی، رویارویی خیر و شر اخلاقی و نقش تلاش و کار در به فعلیت رسیدن شخصیت انسان مطرح گردد. دقت نظر نویسنده در جزئیات زندگی و به تصویر کشیدن هم پیوندی انسان‌ها، از ویژگی‌های چشمگیر در آثار داستانی اوست.

واژه‌های کلیدی: سمیره عزّام، داستان کوتاه، انسان، ادبیات فلسطین.

۱. نشانی پست الکترونیکی نویسنده: nargesganji@yahoo.com

مقدمه

سمیره عزّام در سال ۱۹۲۷م در شهر ساحلی عکا در فلسطین دیده به جهان گشود. در شانزده سالگی به تدریس پرداخت. زبان انگلیسی را بدون معلم آموخت و به مطالعه و ترجمه آثار داستانی جهان غرب اهتمام ورزید. پس از اشغال فلسطین در ۱۹۴۸م به بیروت، قبرس، عراق و بار دیگر به بیروت رفت و در این مدت به نویسندگی و اجرای برنامه‌های رادیویی ترجمه، و نوشتن داستان کوتاه پرداخت و در عین حال از فعالیت‌های اجتماعی در زمینه حمایت از پناهندگان و آوارگان فلسطینی بازماند. سمیره عزّام دو ماه پس از اشغال کامل فلسطین - در سال ۱۹۶۷م - در مرز اردن بر اثر عارضه قلبی درگذشت و در بیروت به خاک سپرده شد.

از او علاوه بر حدود سیزده اثر ترجمه‌شده از زبان انگلیسی - از جمله آثار نویسندگان نامداری چون پرل باک، جان اشتاین بک و برنارد شو و ... - پنج مجموعه داستان کوتاه به یادگار مانده است که به ترتیب انتشار عبارت است: چند چیز کوچک (۱۹۵۴)، سایه بزرگ (۱۹۵۶)، و چند قصه دیگر (۱۹۶۰)، ساعت و انسان (۱۹۶۳)، عید از پنجره غربی (۱۹۷۱). [اشیاء صغیره، الظل الکبیر، و قصص آخری، الساعة والانسان، العید من النافذة الغربیة]. [حطینی، ص ۵]

آخرین کتاب او پس از وفاتش منتشر شد. نوشتن حدود هفتاد داستان و ترجمه سیزده کتاب، در کنار نوشتن برنامه‌های رادیویی - با وجود زندگی کوتاه و آوارگی از وطن - نشان می‌دهد که عزّام نویسنده‌ای پرکار و پیگیر بوده است. اهتمام مداوم او به داستان کوتاه باعث شد که در تاریخ ادبیات فلسطین به عنوان نویسنده‌ای پیشگام در این گونه ادبی شناخته شود.

۱. ضرورت پژوهش و شیوه آن

پیدایش داستان کوتاه به معنای جدید آن بیش از یکی دو قرن سابقه ندارد؛ از این رو می‌توان آن را یک گونه ادبی نوین و مناسب با زمان قلمداد کرد. مطالعه و تحلیل داستان‌های کوتاه نویسندگان معاصر عرب، علاوه بر ارزش ادبی موضوع، از لحاظ

آشنایی با زبان عربی معاصر اهمیت فراوان دارد و کوتاهی و ایجاز داستان کوتاه، به سبب ویژگی‌های جمال‌شناسانه آن، می‌تواند جاذبه‌های فراوانی برای منتقدان، مدرسان و دانشجویان داشته باشد. متأسفانه در ایران مطالعه و تدریس داستان کوتاه - و ادبیات روایی به طور عام - جایگاه شایسته‌ای در گروه‌های زبان و ادبیات عربی ندارد و حتی در زمینه ترجمه و تحلیل و نشر نیز جای خالی آن کاملاً محسوس است؛ درحالی که ادبیات روایی و به‌ویژه داستان کوتاه افزون بر ارزش ادبی آن، از منظر زبان‌شناسی کاربردی نیز می‌تواند نقش ارزشمندی در آموزش زبان اول و دوم ایفا کند.

از سوی دیگر آثار سمیره عزّام - به عنوان نویسنده داستان‌های کوتاه - بهتر است در اولویت مطالعات ادبیات معاصر عربی قرار گیرد؛ زیرا این نویسنده افزون بر پیشگامی تاریخی در این گونه ادبی، نویسنده‌ای اخلاق‌مدار به شمار می‌رود. ناقدان عرب با تأکید بر ارزش‌های ادبی و محتوایی آثار او، بارها مطالعات موجود در این زمینه را با توجه به اهمیت این نویسنده، ناچیز دانسته‌اند (أبوبکر، ص ۵، حطینی، ص ۴).

با تأمل در آثار این نویسنده می‌توان دریافت که وی نگاهی ویژه به انسان دارد که تأثیری انکارناپذیر بر درونمایه داستانها و نحوه شخصیت‌پردازی داشته است. بر این پایه، پژوهش حاضر به شیوه تحلیل محتوا - به بررسی نگرش این نویسنده به «انسان» می‌پردازد و برای نیل به این هدف ضمن استناد یا انتقاد به آرای ناقدان عرب صاحب‌نظر در زمینه آثار سمیره عزّام، سیمای انسان، در متن داستان‌ها و با تأمل در کنش شخصیت‌ها بررسی می‌شود تا برخی از جنبه‌های اساسی این نگرش تبیین گردد. قلمرو تحقیق، تمامی پنج مجموعه داستان نویسنده را شامل می‌شود.

۳. پیشینه پژوهش

تا سال ۱۳۸۳ که نگارنده مقاله حاضر، پژوهشی تحت عنوان «القصة القصيرة عند سميرة عزام رائدة القصة الفلسطينية» (گنجی، رساله دکتری) به انجام رسانده، این نویسنده در ایران شناخته نبوده است و هیچ مدرک علمی داخلی در این زمینه در دسترس نیست. اما در جهان عرب، منابع کم‌شماری که به نقد و بررسی آثار سمیره عزّام پرداخته‌اند، در

چند مورد به نگاه خاص نویسنده به انسان توجه کرده‌اند. مقاله مفصل «فیصل درّاج» تحت عنوان «سمیره عزّام، البحث عن الإنسان والأخلاق والوطن» که در نوامبر ۱۹۸۱ در مجله «شؤون فلسطینیه» منتشر شده، مهمترین پژوهش موجود در این زمینه است و دو ناقد دیگر آثار عزّام (یوسف حطّینی و یوسف سامی الیوسف) در بررسی‌های خود متأثر از آرای نویسنده مقاله یادشده هستند. از نظر آنان سمیره عزّام، انسان را موجودی اخلاقی می‌داند (الیوسف، ص ۲۱) و کشمکش اصلی در داستان‌هایش - از نظر درّاج - کشمکش میان خیر و شر و پایان کار به سود خیر است (درّاج، ص ۱۲۳). به نظر الیوسف کشمکش اصلی در داستان‌های سمیره عزّام، تنازع میان پاکی و ناپاکی است (الیوسف، ص ۲۱).

۴- ابعاد انسان‌نگری در آثار سمیره عزّام

با مطالعه و تحلیل محتوایی مجموعه پنجگانه داستان‌های عزّام، می‌توان ویژگی‌های مشترکی را در بسیاری از داستان‌های او استنباط کرد که بیانگر نوعی نگاه خاص به انسان و رابطه او با جهان پیرامون است. با توجه به ساختار شخصیت‌ها، و سیر حوادث و پایان‌بندی داستان‌ها و مقایسه آنها با یکدیگر می‌توان به نکات چندی دست یافت که افزون بر روشن شدن شیوه نگاه نویسنده به جهان درون و بیرون، تمایز او را از دیگر نویسندگان معاصر عرب نشان می‌دهد.

۴-۱- تنهایی انسان‌ها

بسیاری از شخصیت‌های داستانی که نویسنده به ترسیم آنها پرداخته - در یک نگاه دقیق - از تنهایی رنج می‌برند. با توجه به ظرفیت‌های داستان کوتاه و جهت‌گیری سبکی نویسنده که به تدریج از رمانتیسیم به سوی واقع‌گرایی می‌رود، این تنهایی معنای فلسفی و تأملی ندارد و بیشتر ناشی از بحران روابط عاطفی و اخلاقی میان انسان‌ها - به عنوان واقعیتی اجتماعی - است.

در میان شخصیت‌های داستانی عزّام، افراد لب فروبسته و کم‌حرف فراوانند و نویسنده می‌کوشد با استفاده از روش گفتگوی درونی و رفتن به قالب شخصیت‌ها، سیمای آنها را ترسیم کند. حتی وقتی روایت به شیوه سوم شخص (صیغه غایب) است به راحتی می‌توان لحن و صدای درون شخصیت را از خلال عبارات راوی شنید؛ به گونه‌ای که گویی راوی داستان با منطق درونی قهرمان داستان سخن می‌گوید. این گونه داستان‌ها در میان آثار نویسنده فراوان هستند و به عنوان نمونه می‌توان داستان‌های: *آب می‌خواهم (آرید ماء)*، *چند چیز کوچک (اشیاء صغیره)*، *زیرا دوستشان دارد (لأنه یحبهم)*، *سایه بزرگ (الظل الكبير)*، *سعد و خروس (سعد و الدیک)* و ... را نام برد.

انسان‌ها در داستان‌های سمیره عزّام، هر یک دردهای نهفته‌ای دارند و فشار شرایط اجتماعی و ارزش‌های ساختگی و نادرست، مهر خاموشی بر لبهای آنها زده است. شادی کودکانه و نشاط جوانی انسان‌ها در زیر بار خرواری از پرسش‌های خاموش و بی‌پاسخ و در تنگنای نداشتن‌ها و نتوانستن‌ها نابود می‌شود. اگر بسیاری از شخصیت‌های داستانی او از میان زنان و کودکان انتخاب شده‌اند، شاید ناشی از آن باشد که از دیدگاه نویسنده، دشواری شرایط زندگی در خانواده و جامعه - بویژه در دو دهه پنجاه و شصت میلادی که عزّام این داستان‌ها را خلق کرده - بر روی این گروه بیشتر است. در این گونه داستان‌ها نویسنده می‌کوشد، نگاه به دیگران - از درون آنها - را به مخاطبان بیاموزد.

«چند چیز کوچک» (عزّام، *اشیاء صغیره*، ص ۵) داستان دختر دانشجویی است که خانواده‌اش از او انتظار دارند تافته‌ای جدا بافته از همسن و سالان خود باشد و با توجه به سابقه درسخوانی و هوشمندی از همه جنبه‌های زندگی تنها به درس پردازد و هرگونه توجه به جنبه‌های جسمی و روحی این دوره از زندگی را به سبکسری تعبیر می‌کنند. از سوی دیگر همکلاسانش او را آدمی بی‌دست و پا، خام و خشک می‌دانند. این داستان، تصویرگر کشمکش درونی دختر جوانی است که میان تعارض ارزش‌های خانواده با ارزشهای جوانان پیرامون خود گرفتار شده است.

به نظر می‌رسد پیام داستان این است که رهایی از دل‌بستگی‌های کوچک و سطحی تنها در سایه نیل به عشق‌های متعالی حاصل می‌شود نه با امر و نهی خام؛ آن هم در اجتماعی آشفته و دچار بحران ارزشها. این دختر که به تنهایی و با لبان بسته، خود را به سرنوشت سپرده بی‌آنکه پاسخ روشنی برای پرسشهای خود بیابد، یادآور این بیت «صائب» است که:

به که در دنبال دل باشم به هر جا می‌رود

من که «صائب» کعبه و بتخانه را گم کرده‌ام (صائب، ج ۵، غزل ۵۲۹۴)

برداشت برخی تحلیل‌گران که رفتار قهرمان این داستان را نوعی حرکت به سوی آزادی زن و عصیان در برابر وضع موجود تلقی کرده‌اند، (حطینی، ص ۳۷ و ۳۸) سطحی‌نگرانه به نظر می‌رسد. زیرا شخصیت اصلی داستان از ابتدا تا پایان نمی‌تواند به انتخابی آگاهانه دست یابد. او گرفتار دلخوشی‌های کوچکی است که توان مقاومت در برابر آنها را در خود نمی‌بیند. نام داستان (چند چیز کوچک) خود اشارتی به همین ویژگی است.

۴ - ۲ - کرامت انسان

نکته‌ای که از نگاه نقادانه به آثار عزّام پنهان نمی‌ماند، جهت‌گیری اخلاقی آنهاست. انسان در این داستان‌ها حرمت و کرامت خاصی دارد و نقص یا نیاز باعث نمی‌شود که از جایگاه کرامت انسانی خود عقب‌نشینی کند و هرگاه کرامت انسانی او به خطر می‌افتد، خود را از ورطه به کناری می‌کشد. داستان‌های *لنگه کفش (فردة حذاء)* و *قصد مزاحمت نیست (لیس بقصد الإحراج)* از این دسته‌اند. (عزّام، العید من النافذة الغربية، ص ۵۵-۶۱)

داستان «زیرا دوستشان دارد» (لأنه یحبهم) نشان‌دهنده تمرد و عصیان انسان فلسطینی در برابر وضع تحقیرآمیز اجتماعی اوست. در این داستان یکی از کارمندان مرکز توزیع آذوقه - وابسته به دفتر حمایت از پناهندگان فلسطینی (اونروا) - انبار مرکز را به آتش می‌کشد؛ زیرا می‌بیند که هر روز مردمی از هموطنان او که در گذشته، در خانه و زندگی زراعی خود به کار شرافتمندانه مشغول بودند، به خاطر لقمه‌ای نان به

پرتگاه انحطاط اخلاقی و اجتماعی فرو می‌افتند و در مقابل، بازپرس با قیافه‌ای حکیمانه از او دربارهٔ دوستش که متهم به دزدی از انبار آذوقه است، سؤال می‌کند و در ضمن سخن خود به او می‌گوید: آدمهایی با وضعیت شما، دیر یا زود سر از دزدی درمی‌آورند! (عزّام، الساعه والانسان، ص ۵)

آتش زدن انبار آذوقه، در حقیقت به آتش کشیدن لقمهٔ آمیخته به تحقیر و توهین است؛ اعتراضی است به پایمال شدن کرامت انسان؛ و در عین حال ناشی از عشق به انسان‌هایی است که در ذات خود محترم و در شرایط عادی، شریف و زحمتکش هستند، ولی فشارها و فسادهای سیاسی و اجتماعی آنها را از مسیر حرکت طبیعی خود خارج می‌کند.

۴-۳- چراغ روشن فطرت و اصالت نیروی خیر

در داستانهای سمیره عزّام، بارها می‌توان دید که حتی در اوج انحطاط اجتماعی، گوهر انسانیت، تابناک و چراغ فطرت الهی روشن است. این مسأله را در شخصیت خودفروش، در داستان‌هایی چون: طغیان آب (فیضان)، حکایت او (حکایتها) و از دور/دور (من بعید) می‌توان دید. در این گونه داستان‌ها، جبر شرایط اجتماعی و محیطی - و به اعتقاد برخی منتقدان، «نگرش ملودرامی نویسنده و تکیه بر تقدیر» (دراج، ص ۱۲۵) - انسان‌ها را در چنبر شوربختی و در زیر صفر قرار می‌دهد، ولی همین انسان‌ها، هنوز از انسانیت تهی نیستند و چراغ فطرت آنها خاموش نشده است. این اندیشه چه بسا متأثر از آموخته‌های نویسنده از آیین مسیحیت و الهامی از حکایت «مریم مجدلیه» باشد.

در داستان «از دور/دور» زنی از محلهٔ بدنامان با دانشجویی فلسطینی که در رشتهٔ پزشکی درس می‌خواند، آشنا می‌شود. چون این جوان با او، ساده و مانند یک انسان برخورد می‌کند، زن نسبت به او احساس محبت و دل‌بستگی پیدا می‌کند؛ تا اینکه دانشجو در اثر مشکلات اقتصادی خانواده‌اش، در آستانهٔ ترک تحصیل قرار می‌گیرد ولی آن زن در چنین شرایطی به اصرار، هزینهٔ تحصیل او را به عهده می‌گیرد! و این راز میان آن دو

باقی می‌ماند؛ زیرا دانشجو احساس می‌کند که چنین کاری خفت‌بار است و از ترس افشای رازش در روز جشن فراغت از تحصیل، از دعوت کردن یا خبردار کردن زن سر باز می‌زند. با این حال در میانه جشن، زن در سالن حاضر می‌شود و پس از چند دقیقه توقف، از آنجا بیرون می‌رود! (عزام، و قصص آخری، ص ۱۳۷)

عبارات داستان به صیغه سوم شخص ولی از زاویه دید دانشجو روایت می‌شود و کشمکش درونی قهرمان داستان و نگرانش از حضور زن بدبخت - و در اصل، تناقص میان شخصیت خصوصی و شخصیت اجتماعی انسان‌های «آبرومند» و ظاهر الصلاح - در این داستان به خوبی نشان داده می‌شود. عبارات جسورانه داستان گفتگوی درونی آن دانشجو را چنین بیان می‌کند: «آیا این زن خیلی انسان‌تر از این خُضّاری نیست که جوش می‌زنند تا بین خودشان و او یک صندلی خالی فاصله بیندازند، ولی هر جای خلوتی که گیر بیاورند، او را می‌درند!» (همان، ص ۱۴۵)

در مجموع درباره این نوع داستان‌ها می‌توان گفت که نویسنده میان شر و انسان جدایی می‌اندازد و هرچه انسان به شر و بدی نزدیک شود، سرانجام به نقیض آن یعنی عالم خیر و نیکی برمی‌گردد. از سوی دیگر خیر ماهیتی گسترش‌یابنده و قابل سرایت دارد. (دراج، ص ۱۲۳) چنین نگرشی از داستان *قالیچه ما (سجادتنا الصغیره)* به خوبی قابل دریافت است: مردی قالیچه‌ای را که از لب ایوان خانه‌ای به پایین افتاده برای خود برمی‌دارد. اهل خانه برای از دست دادن این سوغات ایرانی کمیاب و ارزشمند خود محزون می‌شوند؛ مدتها بعد سارق طی حوادثی تصمیم می‌گیرد که از گذشته‌های خود توبه کند و رو به نماز خواندن می‌آورد؛ ولی هنگامی که به نماز می‌ایستد، از خود می‌پرسد: آیا من توبه‌ام را روی سجاده غصبی شروع کرده‌ام؟ و قالیچه را با نامه‌ای که مختصراً همین مطلب را توضیح می‌دهد، پشت در منزل صاحب آن می‌اندازد، صاحب قالیچه با دیدن آن و خواندن نامه - به خلاف عادت همیشگی خود - به نماز می‌ایستد و از آن پس نمازخوان می‌شود! (عزام، الساعة والانسان، ص ۱۳۱)

این قصه کوتاه به صیغه متکلم و از زبان یکی از فرزندان صاحب قالی، به صورت خاطره‌ای ساده و سلیس روایت می‌شود که ممکن است در نظر اوّل داستان‌چندان

مهمی به نظر نرسد، کما اینکه از میان منتقدان داستان‌های سمیره عزّام فقط فیصل درّاج به این داستان به نظر اعتبار نگریسته است.

نگاه نویسنده به چگونگی انتشار فضیلت و گسترش دایره خیر آنجا پیداست که نماز خواندن، فضیلت توبه واقعی را به دزد قالیچه می‌دهد و فضیلت نماز خواندن نیز از مرد توبه‌کار به صاحب قالی سرایت می‌کند. «گویی گفتگویی خاموش میان آن دو روی داده و آنان را به سود قوای خیر همدست و همسان ساخته است.» (درّاج، ص ۱۲۳).

۴-۴ - تحقق کمال انسانی از مسیر حرکت درونی و بیرونی

از منظر این نویسنده پیشگام در داستان‌نویسی امروز عربی و فلسطینی، «انسان تنها از طریق حرکت، به تحقق ذات انسانی دست می‌یابد» (حطینی، ص ۹۷)؛ ولی این حرکت خود به خودی نیست، بلکه با دیده‌گشایی بر حقایق و درک ضرورت‌های تازه‌یافته، ممکن می‌شود و سکون و یکنواختی را حتی در لباس قناعت و درویش‌منشی، نمی‌توان پذیرفت.

داستان «شیخ مبارک» (الشیخ مبروک) حکایت مردی است با ظاهری درویشانه که اهل محل، نام اصلی او را سالهاست از خاطر برده‌اند و او را که به نظر آنها فردی خوش‌قدم است، به همین نام می‌شناسند. آنها وقتی که او به حجره بازاریان محله وارد می‌شود، بی‌آنکه درخواستی کرده باشد، سگه‌ای به او می‌بخشند! راوی داستان از خود می‌پرسد، اگر او «شیخ» است، چرا به کار مردان خدا نمی‌پردازد، نه قرائتی و نه دعایی و تنها ظاهر درویش‌منشانه؟! و اگر گداست چرا نه درخواست کمکی می‌کند و نه طلب رحمی و نه دعای خیری! حتی گویی از گرفتن پول خجالت زده است و تنها به تشکری در زیر لب اکتفا می‌کند. (عزّام، اشیاء صغیره، ص ۴۱)

راوی داستان که شاگرد استاد سلمانی است، داستان را به آنجا می‌رساند که روزی «مبارک» به دکان سلمانی محله می‌آید و می‌خواهد سر و صورتش را اصلاح کند. معمای قصه در همین‌جا حل می‌شود. مبارک، خود می‌گوید که رفتار صوفیانه و تارک

دنیایی او از آنجا آغاز شده است که دختری را از کودکی می‌شناخته، خواستگاری کرده ولی از پدرش جواب رد شنیده است. اما به تازگی که آن دختر - که اکنون زنی بیوه است - به خواستگاری مجدد او جواب مثبت داده است او با تغییر ظاهر خود می‌خواهد دست از صوفی‌نمایی برداشته و به کار و تلاش معاش مشغول باشد؛ زیرا به زودی عیالوار خواهد شد. بدین‌گونه شخصیت اصلی این داستان که واکنشی غیرمنطقی در مقابل زندگی در پیش گرفته بود، به نیروی عشق و امید دوباره به عرصه کار و تلاش برمی‌گردد تا روشن شود که خوش‌بینی و برکت واقعی در روی آوردن به زندگی و قبول مسئولیت است و صوفی‌منشی و خوش‌نشینی را برکتی نیست. بنابراین قضاوت «سهیل ادریس» که این داستان را «لطیفه‌ای که لبخندی به لبها می‌آورد» (ادریس، ص ۳۴) خوانده است، عجولانه به نظر می‌رسد.

نمونه‌ای دیگر از سازندگی حرکت درونی و بیرونی انسان، داستان «در دفتر خاطرات» (فی المفكرة) است. در این داستان زنی کارمند با نگاه به تقویم در جریان نوشتن یک نامه اداری که رئیس از او خواسته، به گذشته خود بازمی‌گردد و قطرات اشکی بر یکنواختی و همانندی روزهای گذشته و زندگی بی‌فراز و فرود خویش می‌ریزد. دفترچه یادداشت خالی از نوشته‌اش نماد زندگی خالی از شوق است. اما دقایقی بعد برای نخستین بار تغییری در رفتار مسؤول بالاتر از خود احساس می‌کند: تبریک سال نو با برخوردی مهرآمیز و مبلغی عیدی و وعده دادن به شرکت مشترک در مراسم جشن سال نو. اقدام بی‌سابقه مدیر که پاسخی ناخودآگاه به بازخوانی این زن از درون خودش است، باعث می‌شود که او قلم را برای نوشتن نخستین کلمه در دفترش به دست بگیرد. (عزّام، اشیاء صغیره، ص ۶۷) در این داستان نوعی تسری حرکت درونی انسان به جهان بیرون را می‌توان دید. گویی حرکت درونی در حد نگاه انتقادی به گذشته نیز می‌تواند بشارت شروعی تازه باشد.

۴ - ۵ - کار و عمل و نقش آن در حیات انسان

با توجه به آنچه گفتیم در برخی از داستان‌های سمیره عزّام نوعی حرکت به سوی زندگی انسانی و به فعلیت رسیدن شخصیت انسان، دیده می‌شود. بر همین مبنا، کار و تلاش سازنده انسان است. ویژگی اساسی داستان‌هایی چون «امشب شام خواهم خورد» (سأتعشى الليلة) دعوت به کار و تلاش و روبروشدن با دشواری‌ها - با کمترین سلاح ممکن - است. در این داستان، نوجوانی معلول هر روز به پیاده‌روی نزدیک خانه‌شان می‌رود، عصایش را به کناری می‌گذارد و روی صندلی فرسوده‌ای می‌نشیند. کار هر روزه او تماشای مردم در این مکان است. با تماشای فعالیت مردمان تندرست، فضای درونی این شخصیت و روند داستان برای بیدار شدن شوق به کار و تلاش در دل جوان عاجز، آماده می‌شود؛ تا اینکه یک روز مردی کباب‌فروش که در آن نزدیکی بساطی دارد، برای ضرورتی مجبور به ترک محل کار خود می‌شود. جوان معلول از ضرورت زمان استفاده می‌کند و به او وعده می‌دهد که در زمان غیبتش مراقب سرمایه و بساط او باشد؛ و نه تنها چنین می‌شود بلکه جوان به کار دادوستد با مشتریان می‌پردازد «این طور بود که کار او رونق یافت و بچه‌ها و مشتریها هم واکنش خاصی نشان ندادند از پرداخت قیمت هم طفره نرفتند» (عزّام، الظل الكبير، ص ۲۹). آن شب، نوجوان معلول با شادی، شامی از دسترنج خود به خانه می‌برد. مزه این غذا با آنچه تا به حال خورده است، تفاوت دارد؛ زیرا دسترنج خود اوست، بنابراین تصمیم می‌گیرد که به کارش ادامه دهد.

داستان‌های سمیره عزّام نه فقط به ارزش کار به عنوان سازنده انسان می‌پردازد، بلکه «بلندپروازی مشروع انسان فعال را نیز در بر می‌گیرد؛ انسانی که کیفیت و سطح کار خود را فراتر و بهتر می‌کند و برای آینده‌ای نیکوتر می‌کوشد» (حطینی، ص ۱۲۵) و عواقب و خطرهای این کمال‌طلبی مانع از تلاش او نمی‌شود؛ زیرا میل به تکامل و تعالی - با صرف نظر از نتایج آن - خود یک ارزش انسانی است. داستان‌های «شاگرد اتوشویی» (صبي الكواء) (عزّام، وقصص أُنحری، ص ۱۷۷) و عوامل جدید (أسباب جدیدة) (عزّام، الساعة والانسان، ص ۴۱) مثال‌هایی از این گونه نگرش نویسنده به کار

است. البته در این داستان‌ها هیچ‌گونه توصیه اخلاقی مستقیم یا غیر مستقیمی وجود ندارد. عبارات کوتاه، روشن و ضروری است و از این جهت، آگاهی کامل نویسنده، به کارکردها، ظرفیت‌ها و ضرورت‌های داستان‌های کوتاه کاملاً پیداست. اما با درک جنبه‌های مشابه داستان‌ها در کتابهای پنجگانه او، می‌توان به وجود نوعی پیام مشترک در آنها پی برد.

در این دو داستان شخصیت‌های اصلی که هر دو در صدد یادگیری بیشتر و بهتر کردن سطح کار خود هستند، به گونه‌ای ترسیم شده‌اند که خواننده را مجذوب صفای خود می‌کنند و با خود همداستان می‌سازند. مثلاً در داستان «عوامل جدید»، احمد - قهرمان قصه - نوجوانی هوشمند، مؤدب و وظیفه‌شناس است - و همه اینها را از خلال گفته‌ها و کنش‌های این شخصیت می‌توان دید - او کار خود را از پادویی مغازه‌ای آغاز می‌کند و راوی داستان صاحب همین مغازه است. احمد از تکرار کاری ساده و پیش‌پاافتاده دلزده می‌شود و هر روز در پی کاری بهتر و مهارتی بیشتر است. به سرعت پله‌های ترقی را طی می‌کند و سرانجام پس از سالها، وقتی راوی دوباره با او روبرو می‌شود که ازدواج کرده و به کار در یک شرکت نمایندگی توزیع و نصب آنتن‌های تلویزیون مشغول است. اما دیری نمی‌گذرد که خبر مرگ این جوان را - بر اثر سقوط از بام منزل یکی از مشتریان شرکت، در حال نصب آنتن تلویزیون - در روزنامه می‌خواند. (همان) شخصیت احمد به گونه‌ای ترسیم شده که گرچه مرگش اندوهبار است، خواننده داستان همّت و تلاش او را تحسین می‌کند.

۴-۶ - بازگشت به خویش

سمیره عزّام در بسیاری از داستان‌های خود بر سر آن است که از ظاهر انسان‌ها درگذرد و ما را به جهان درونی آنها ببرد و از این طریق احساس شفقت و عواطف انسانی را در مخاطب خود بیدار کند. کودکانی که نگاهی معصومانه و پرامید به جهان دارند، اما یک‌جانبه‌نگری خشن بزرگسالان روح آنان را می‌آزارد و آرزوهای کوچکشان

را بر باد می‌دهد و پیران محروم از حمایت عاطفی جوانان، شخصیت اصلی بسیاری از داستان‌های او هستند.

او در عین حال چهرهٔ انسانهایی را ترسیم می‌کند که مرگ دیگران برای آنها عروسی است؛ کسانی که از مصیبت دیگران ارتزاق می‌کنند و به این شیوه خو گرفته‌اند. شخصیت آنها به گونه‌ای است که گویی به همان نسبت که از درد دیگران بی‌خبرند از خویشتن حقیقی خود نیز فاصله گرفته‌اند. نویسنده، این‌گونه شخصیت‌های داستانی را به سرنوشتی مشابه دیگران گرفتار می‌کند تا نپندارند که مرگ تنها برای همسایه است. چنین انسان‌هایی مثل ایرانی «خیاط در کوزه افتاد» را یادآوری می‌کنند.

داستان «اشکهای فروختنی» (دموعٌ للیبع) حکایت زنی است که با حضور در مجالس مصیبت و عزا و سردادن نوحه‌های پرسوز و گداز مردم را می‌گریاند و عجیب آن که همین زن، مجلس گرم‌کن عروسی‌ها نیز هست و می‌تواند در یک روز هم سور و هم سوگ را پرشور و گرم کند تا به پول بیشتری دست یابد! اما یک روز دختر جوان او بر اثر بیماری، جوانمرگ می‌شود. مردم محله کنجکاو هستند که ببینند، نوحه‌گر عزای دیگران، اکنون در عزای دخترش چه می‌کند؛ اما با کمال تعجب چهرهٔ او را بهت‌زده، لبانش را خاموش و چشمانش را تهی از اشک می‌یابند، به گونه‌ای که حتی جرأت لب‌گشودن به اظهار همدردی را در خود نمی‌یابند! (عزّام، *الظلّ الکبیر*، ص ۳۷) این داستان حکایت بحران بی‌معناشدن رفتارها و گفتارها و غرق شدن در یک‌جانبه‌نگری و منفعت‌جویی است. حکایت «خود» گم‌شده‌ای است که تنها با ضربهٔ سنگین مصیبت جای خالی آن احساس می‌شود؛ به خود بازآمدن است و از نگاه انسانی به خود و دیگران نگریستن.

داستان «چشمان شیشه‌ای هم تر شدند» (حتی العیون الزجاج تندی) (عزّام، *العید من النافذة الغریبه*، ص ۲۱) درونمایه‌ای مانند داستان پیشین دارد و در داستان «نه برای شگور» (لا لیس لشگور) نیز همین پیام را در پوشش دیگری می‌توان یافت: داستان مردی که از راه ساختن و فروختن تابوت روزگار می‌گذراند و مرگ و عزای دیگران برایش معنایی جز کسب درآمد ندارد! اما اکنون کابوس مرگ فرزند بیمارش (شگور) او

را چنان بر می‌آشوبد که به فکر تغییر شغل می‌افتد! تابوتی به اندازه قامت پسرش را در دکان خود می‌بیند که تاکنون به آن توجهی نداشته است اما اکنون طاقت دیدنش را ندارد و با اعصابی متشنج، تبر برمی‌دارد و آن را خرد می‌کند! (عزام، *الظل الكبير*، ص ۶۵) در این گونه داستان‌ها، مرگ و مصیبت به عنوان عاملی بیدارکننده و واقعیتی فراموش شده رخ می‌نماید تا انسان را از چرخه عادت و غفلت بیرون ببرد.

۴-۷- هم‌پیوندی انسانی

حس یگانگی و همدلی و همدردی با دیگران، ارزشی انسانی و عاطفه‌ای متعالی است که سمیره عزام از به ظهور آوردن این ویژگی در آثار خود غافل نیست. داستان «مسافر» (المسافر) نگاهی ویژه و تازه به همدلی انسان است. شخصیت اصلی این داستان که راوی قصه نیز هست، برای استقبال از خواهرش که قرار است از «قاهره» بازگردد، به اشتباه یکی دو ساعت زودتر به فرودگاه آمده و در این مدت ناچار است به تماشای مردم بنشیند. او گروهی مردم روستایی را می‌بیند که برای بدرقه جوان خود به فرودگاه آمده‌اند. نویسنده با نقل گوشه‌هایی از گفتار و رفتار این بدرقه‌کنندگان، داستان را به گونه‌ای پیش می‌برد که شخصیت اصلی بی‌اختیار با اشک‌ها و احساسات پاک روستاییان همداستان می‌شود. در اواخر داستان، در حالی که شخصیت اصلی - بدون هیچ آشنایی قبلی با این جوان و بدرقه‌کنندگان - اشک می‌ریزد، با یکی از آشنایانش روبرو می‌شود که از او می‌پرسد: «به استقبال کسی آمده‌ای؟» و پاسخ می‌شنود: نه ... «فرحات» راهی برزیل است، بدرقه‌اش می‌کنم! (عزام، *أشياء صغيرة*، ص ۱۰۳)

داستان «آیا به یادش هست؟» (هل یذکرها؟) حکایتی دیگر است که در آن نیز انسانها اعضای یک پیکرند: حکایت زن و شوهری که روزگار و گذران زندگی آنان را مجبور می‌کند، انگشتی الماس زن را بفروشند. جواهرفروش که خریدار انگشت است، احساس می‌کند که این متاع برای آنان ارزش معنوی فراوانی دارد. دو سال بعد از آن، وقتی مشکل اقتصادی این خانواده برطرف می‌شود، برای خرید انگشتی مانند آن به سراغ همان جواهرفروش می‌روند. جواهرفروش همان انگشتی را که به او فروختند،

به آنان می‌دهد! او با درک وضعیت آنان ضمن پرداخت بهای انگشتر، از فروش آن به سایر مشتریان خودداری کرده و انگشتر را در جایی نگه داشته است تا یک روز به آنان بازگرداند. (عزام، و قصص آنحری، ص ۹۵)

داستان این همدلی و همدردی که بدون هیچگونه قرابت خونی یا آشنایی قبلی است، ترسیم و تمثیل عواطف انسانی و در عین حال مانند بسیاری از داستان‌های این نویسنده نشان‌دهنده نگاهی خوشبینانه به جهان و انسان است. برخی از منتقدان، این نویسنده را به سبب آنکه چندی از داستان‌هایش به مرگ یا ناکامی پایان می‌پذیرد، به بدبینی و سیاه‌بینی وصف کرده‌اند (یاغی، ص ۱۸۴)، اما در بررسی عموم داستان‌های وی، آشکارا می‌توان دریافت که نگاه نویسنده به مرگ به گونه‌ای نیست که بتوان آن را به سیاه‌بینی و بدبینی تعبیر کرد. داستان‌هایی چون «عید از پنجره غربی» (العید من النافذة الغربية، ص ۵۴) که آمدن بهار را نمادی از زندگی دوباره می‌داند، بیانگر آن است که صرف نظر از خوش‌بینی اجتماعی و اخلاقی، کل هستی در نگاه این نویسنده رو به حیاتی متکامل حرکت می‌کند و مرگ به معنای فنا و ویرانی مطلق نیست.

نتیجه

تحلیل محتوایی پنج مجموعه داستان سمیره عزام _ به منظور بررسی سیمای انسان از دیدگاه وی _ نشان می‌دهد که نویسنده به وجود بحران در روابط عاطفی انسان‌ها نگاهی انتقادی دارد و آن را موجب تنهایی و سرگستگی انسان می‌داند. شخصیت‌های داستانی در آثار عزام به گونه‌ای ترسیم شده‌اند که بیانگر تکاپوی آدمی برای حفظ کرامت انسانی باشند و در دشوارترین شرایط زندگی نیز چراغ فطرت آنها روشن و نیروی خیر بر شر غالب است. اما در کنار همه اینها آنچه گوهر انسانیت را تابناک می‌سازد، حرکت درونی و بیرونی آدمی و گردن نهادن وی به کار و کوشش است.

با توجه به آنچه در این نوشتار مطرح شد، می‌توان گفت این نویسنده پیشگام ادبیات عربی و فلسطینی، بی‌آن که به شعارهای اخلاقی روی بیاورد، در چهارچوب ضرورت‌ها و عناصر ساختاری داستان کوتاه، نوعی تعهد اخلاقی مبتنی بر تکریم انسان

و ارزش‌های انسانی را به نمایش می‌گذارد. بدون شک تجربه گسترده او در زمینه مطالعه و ترجمه متون داستانی نویسندگان بزرگ انگلیسی‌زبان، و توانایی وی در خلق شخصیت‌های جذاب و تأثیرگذار، بسیار مفید افتاده است. در عین حال وجود داستان‌هایی که واقعیت‌های تلخ زندگی طبقات فرودست جامعه عربی و شرقی - به‌ویژه زنان این منطقه - را ترسیم می‌کند، حاکی از آن است که نویسنده به اخلاق به‌طور مطلق و مجرد از شرایط اجتماعی و محدودیت‌های انسان زمینی نمی‌نگرد و پیوسته می‌کوشد تا از واقعیت و نسبت فاصله نگیرد. با در نظر داشتن فقدان پیشینه تاریخی داستان کوتاه - به معنای نوین آن - در جهان عرب، تا پیش از اوائل قرن بیستم، دقت نظر و مهارت نویسنده، اهمّیت و ارزش چشمگیری می‌یابد.

مراجع و مأخذ:

- ابوبکر، ولید؛ أحران فی ربیع البرتقال، الاتحاد العام للكتاب والصحفین الفلسطينيين، دمشق، ۱۹۸۵
- ادریس، سهیل؛ «أشیاء صغيرة مجموعة قصصية للآنسة سميرة عزام»، مجلة الآداب، بیروت، ۱۹۵۴
- حطینی، یوسف؛ سميرة عزام رائدة القصة القصيرة الفلسطينية، دارالعائدي، دمشق، ۱۹۹۹
- دراج، فیصل؛ «سميرة عزام، البحث عن الانسان و الاخلاق و الوطن» مجلة شؤون فلسطينية، تشرين الثاني (نوامبر) ۱۹۸۱
- صائب تبریزی، دیوان، به تصحیح محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۵، چاپ اول، ۱۳۶۸
- عزام، سميرة؛ أشياء صغيرة، دارالعودة، بیروت، چاپ دوّم، ۱۹۸۲
- ؛ الساعة و الانسان دارالعودة، بیروت، چاپ دوّم، ۱۹۸۲
- ؛ الظل الكبير، دارالعودة، بیروت، چاپ دوّم، ۱۹۸۲
- ؛ العيد من النافذة الغربية، دارالعودة، بیروت، چاپ دوّم، ۱۹۸۲
- ؛ و قصص أخرى، دارالعودة، بیروت، چاپ دوّم، ۱۹۸۲
- یاغی، هاشم؛ القصة القصيرة فی فلسطين و الاردن، المؤسسة العربية للدراسات، بیروت، چاپ دوّم، ۱۹۸۶
- یوسف، یوسف سامی؛ «سميرة عزام، البحث عن النقاء»، مجلة «تايكي» شماره ۹، عمان، تابستان ۲۰۰۲